



طلعت نیکنام، مادر شهید قائمی، هفته گذشته دارفانی را وداع گفت

پایان دلتنگی‌های «ننه حسن»



گردن من مانده باشد و من بی خبر باشم. و بعد چند بار تا کید کرد که من خودم همه را بخشیده‌ام و هیچ دینی به گردن کسی ندارم.

صاحب خانه امید

خاطرات نوه‌ها پرده‌ای دیگر از این زندگی سراسر مهر است. حسن نیکنام، یکی از نوه‌های طلعت خانم است که بهترین خاطرات او از کودکی‌اش، مربوط به لحظاتی است که در خانه مادر بزرگ و کنار او رقم خورده: «در خانه مادر بزرگ همیشه باز بود. اگر هم گاهی بسته می‌شد، طوری بود که بایک فشار کوچک باز می‌شد و از آنجا که خانه ما نزدیک به خانه او بود، من همیشه بین این دو خانه در رفت و آمد بودم. البته که دو سال از عمرم راهم به دلایلی در خانه او و تحت سرپرستی‌اش زندگی کردم. در آن دو سال مانند یک مادر از من مراقبت کرد.»

نیکنام تعریف می‌کند با اینکه بی‌بی فقط سواد قرآنی داشته، به درس‌های نوه‌اش حساس بوده است؛ «به مدرسه‌ام سر می‌زد و مثل مادرهای امروزی پیگیر اوضاع درسی‌ام می‌شد. بعدتر هم که ازدواج کردم و بچه دار شدم، هر بار که به مشکلی برمی‌خوردم یا بیماری برای بچه‌ها پیش می‌آمد، از او می‌خواستم دعا کند و باور داشتیم دعاهاش همیشه به اجابت می‌رسد.»

سید محمد آخرین ساعت‌های عمر مادرش را این‌طور روایت می‌کند: شب آخر به اتفاق بچه‌ها و نوه‌ها در بیمارستان کنارش بودیم و حالش خوب نبود. اما همچنان هوش و آگاهی‌اش سر جا بود. نیمه شب گذشته بود که از ما خواست بسترش را رو به قبله کنیم. این کار از ما بر نمی‌آمد و تعلل کردیم. با عصبانیت و ناراحتی دوباره خواسته‌اش را تکرار کرد. وقتی با اکراه، بسترش را رو به قبله کردیم، دست روی سینه گذاشت و سه بار پشت سر هم به حضرت صاحب‌الزمان (عج) سلام داد. بعد چشم‌هایش را بست و ما واقعا فکر کردیم که به خواب رفته است، در حالی که در نهایت آرامش به جهان ابدی رفته بود. آخرین سفارش‌های مادر به فرزندان ساده اما عمیق بود: «تا می‌توانید به مردم خدمت کنید، نام نیکو از خودتان بگذارید، برای من از همه حلالیت بگیرید، مبادا حق از دیگران به

سکینه تاجی | آذر پارسان که به دیدن ننه حسن، مادر شهید قائمی رفتیم، من را در آغوش کشید و بوسید. در تمام دقایق اولیه صحبت‌مان دستم را در دست داشت و به گرمی می‌فشارد. نگاه و رفتارش طوری بود که گویی از ابتدای زندگی مرا می‌شناخته یا من هم یکی از نوه‌های خوشبختش هستم. طلعت خانم نیکنام در همه سال‌های زندگی‌اش، یک ویژگی رفتاری خاص داشت: خدمت. از روزهای جبهه و جنگ که پسران و همسرش در جبهه می‌جنگیدند، و او هم در کنار زنان روستا و بسیج خانوار، برای تهیه لباس و مواد غذایی جبهه‌ها خدمت می‌کرد، تا سال‌های بعد که به مشهد آمد و خانه‌اش مأمن اهالی محله و حید و فامیل شد. هر وقت، هر جا، کاری از دستش بر می‌آمد، برای دیگران انجام می‌داد. شاید به همین دلیل بود که همه به نفس حق او باور داشتند و برای رفع غم و بیماری و رفع مشکلاتشان از او طلب دعا می‌کردند.

غم در دل، امید بر لب

سید محمد قائمی، پسر بزرگ طلعت خانم، خود از مبارزان پیش از انقلاب و جانباز جنگ است. او روایت می‌کند: مادر من هیچ وقت در برابر مشکلات زندگی گله نکرد. سختی‌ها هیچ وقت او را از یاد دنیا نبرد. حتی وقتی برادر من حسن سال ۶۵ به شهادت رسید، مادر من گفت «زیباترین و رشیدترین پسر من را راه اسلام دادم؛ خدا از من قبول کند.» این صبوری و رضایت، تصویری روشن از زنی است که غم را در دل می‌ریخت و امید و ایمان را به زبان می‌آورد.



۳۰۰ جلسه مشاوره در دل کتابخانه امام خمینی (ره) تجربه‌ای متفاوت برای خانواده‌ها و دانش‌آموزان رقم زده است

پاتوقی برای کتاب و آرامش



مکان نما

گذاشتیم. یکی از همین بچه‌ها با کمک مشاور توانست به رشته تجربی برود که به آن علاقه مند بود و الان در مسیر موفقیت قرار دارد.

فراتر از یک کتابخانه

در کنار جلسات مشاوره، نمایشگاه‌های کتاب نیز برپا می‌شود تا دانش‌آموزان و والدین منابع مرتبط با موضوع جلسه را بشناسند؛ «اگر مشاور احساس کند کتاب خاصی لازم است، همان روز معرفی می‌کنیم. این‌طور پیوند کتاب و مشاوره پررنگ‌تر می‌شود.» او همچنین به تأثیرات مثبت این برنامه‌ها اشاره می‌کند: «خیلی از مراجع‌کنندگان بعد از چند جلسه مشاوره رضایت داشتند. بعضی مشکلات تحصیلی حل شد، بعضی والدین توانستند در تربیت فرزندانشان بهتر عمل کنند. حتی دانش‌آموزانی داشتیم که با راهنمایی مشاوران در کنکور به رشته دلخواهشان رسیدند.» در نهایت، مسئول کتابخانه امام خمینی (ره) معتقد است که این نوع فعالیت‌ها می‌تواند کتابخانه‌ها را به کانونی برای رشد فردی و اجتماعی در محله‌ها تبدیل کند.

از انتخاب رشته تا مدیریت استرس

محمد علی مجیدی، دانشجوی ترم سوم پرستاری دانشگاه فردوسی مشهد و متولد سال ۱۳۸۲، از جمله جوانانی است که پیش رویمان در اتاق مشاوره نشسته است. او درباره تجربه‌اش می‌گوید: مشاوره‌هایی که اینجامی‌آمدند، در زمینه کنکور خیلی

فیضی | کتابخانه امام خمینی (ره) در خیابان خواجه ربیع ۲۳ طی سال‌های اخیر فراتر از نقش سنتی خود عمل کرده و با برگزاری کارگاه‌های مشاوره‌ای، به یکی از پایگاه‌های اجتماعی مهم در محله تبدیل شده است. این برنامه‌ها از آبان ۱۴۰۰ و هم‌زمان با روز دانش‌آموز آغاز شد و تاکنون صدها جلسه مشاوره فردی و گروهی برای اعضا و خانواده‌ها برگزار شده است.

مشاوره رایگان در دل محله

علیرضا ارجمندی، مسئول کتابخانه، در ابتدای صحبت‌هایش به نحوه شکل‌گیری کلاس‌ها اشاره می‌کند: «شروع این فعالیت‌ها از جایی بود که نوجوانان منطقه برای طرح مشکلاتشان به ما مراجعه می‌کردند. مادر ابتدا کتاب‌هایی در موضوعات مختلف معرفی می‌کردیم اما احساس نیاز جدی‌تری وجود داشت. همین موضوع باعث شد به سمت برگزاری کارگاه‌های مشاوره برویم.» به گفته او، محور اصلی جلسات ابتدا مسائل تحصیلی بود؛ «در آغاز بیشتر بچه‌ها برای مشاوره‌های درسی و انتخاب رشته مراجعه می‌کردند. بعداً موضوعات خانوادگی و تربیت فرزند هم اضافه شد و مادران هم استقبال زیادی از نشان دادند.»

هر جلسه مشاوره معمولاً چهار ساعت طول می‌کشد و گاهی چندین جلسه در هفته برگزار شده است. ارجمندی می‌گوید: تاکنون بیش از سیصد جلسه با کمک مرکز خدمات مشاوره آستان قدس رضوی برگزار شده است. ما حتی برای دانش‌آموزان کلاس نهمی که باید رشته تحصیلی انتخاب کنند، جلسات هدایت تحصیلی

کمکم کردند. البته در کارگاه‌های گروهی کمتر شرکت کردم، بیشتر به صورت فردی از مشاوره استفاده می‌کردم. در هفته حدود یک ساعت و نیم وقت مشاور می‌گرفتم. مجیدی مهم‌ترین تأثیر این جلسات را در مدیریت استرس می‌داند: «من همیشه اضطراب زیادی داشتم، چه برای امتحان‌ها چه برای آینده شغلی. حتی از حرف دیگران زود ناراحت می‌شدم. مشاور به من گفت باید کم‌کم یاد بگیرم که از گفتار دیگران ناراحت نشوی، چون در هر محیطی آدم‌های مختلف و حتی افرادی که انرژی منفی بدهند، وجود دارند.» او همچنین به تغییر روش مطالعه‌اش اشاره می‌کند: «من در گذشته، هر روز یک درس را به مدت طولانی می‌خواندم و خیلی خسته می‌شدم. مشاور گفت برای اینکه خسته نشوی تنوع بده؛ چند درس را در روز بخوان تا بازدهی بیشتر باشد. همین باعث شد که از فشار زیاد کم بشود.»

به اعتقاد مجیدی اگر این مشاوره‌ها ادامه داشته باشد، بسیاری از جوانان منطقه می‌توانند مسیر بهتری در تحصیل و زندگی پیدا کنند؛ «من خودم جزو کسانی بودم که یک سال پشت کنکور ماندم و دلیل آن، بیشتر استرس بود. اما مشاوره‌ها خیلی اثرگذار بود.»